آینه

وطن امروز

نسبت منافع ملی و آن کاردیگر!

● **رضا فخری:** دومین سالگرد درگذشت مرحوم هاشمی، پررنگ‌تر از نخستین سالگرد آن مرحوم بود. سال گذشته اگر غلط نکنم، دختر احساساتی آیت‌الله از بی‌مهری دولتی‌ها نسبت به مراسم سالگرد پدرش گلایه آشکاری کرده بود. امسال اما وضعیت فرق می‌کرد و حسن روحانی ضمن حضور پررنگ در این مراسم، سخنرانی غرایی در تمجید مرحوم هاشمی ایراد کرد و خیلی چیزها از صنعت موشکی تا هسته‌ای را حاصل زحمات وی دانست. انگار نه انگار همان مرحوم همین اواخر گفته بود در صورت رأی‌آوری حسن روحانی در دوره دوم، باید بساط نیرو و تجهیزات نظامی را در کشور برچید؛ همان‌طورکه ژاپن و آلمان پس از جنگ دوم جهانی چنین کردند و به توسعه رسیدند! خلاصه که «دنیای فردا، دنیای گفتمان است و نه موشک!» آن هم گفتمانی از جنس برجام که طی آن در ازای «هیچ»، صنعت هسته‌ای را نیمه‌تعطیل کنیم! روحانی همچنین در این مراسم از این گفت که در روزهای سخت، همه از آدم فاصله می‌گیرند. ناظران سیاسی، جمع جبری این دو واقعیت را مساوی احساس تنهایی دولت در میانه نان به نرخ روزخوری اصلاح‌طلبان می‌دانند. اصلاح‌طلبانی که همواره روز حادثه غیبشان می‌زند و حضور و غیابشان به تنها چیزی که بند است، جهت وزش بادهای شمالی است!

اعتماد

سرمربی را تنها نگذاریم

● **تقی آزادارمکی:** اینکه در آستانه مرحله حذفی جام، هرکسی از بیرون یک لنگه‌کفش به سمت سرمربی تیم ملی پرتاب کند و این کار خودش را مصداق میهن‌دوستی و وطن‌پرستی جا بزند، معنایی جز نامردی ندارد. دست‌کم پاره‌ای از این بداخلاقی‌ها با هدف بیرون‌راندن کارلوس کی‌روش و تصاحب موقعیت مساعد تیم ملی ایران در جام ۲۰۱۹ صورت می‌گیرد. برخی از این منتقدان، هدف حداقلی‌شان این است که کی‌روش تیم ایران را به فینال جام ملت‌های آسیا نرساند یا قهرمان آسیا نکند ولی این هدف ضد ملی را در زیر لوای دفاع از ایران و ایرانی جا می‌زنند... به نظر من رفتار کی‌روش، اگرچه خالی از ایراد نیست، ولی در مجموع رفتاری غیراخلاقی نیست. او یک آدم حرفه‌ای است و متمرکز مشغول انجام کار خودش است. حرفه‌ای‌بودن کی‌روش اجازه سهم‌خواهی به دیگران نداده و همین منشأ بسیاری از دشمنی‌ها با کی‌روش شده است. تیم ملی فعلی ایران را مقایسه کنید با تیم ملی در دوران قبل از کی‌روش. قبلا تیم ملی ما بین دو، سه تیم بزرگ باشگاهی تقسیم می‌شد و به‌همین‌دلیل سرمربیان قبلی تیم ملی ما، یا مربیان استقلال بودند یا مربیان پرسپولیس. اما کی‌روش این وضعیت را از بیخ و بن دگرگون کرده است و ظاهرا عده‌ای از این وضع به‌شدت ناراضی‌اند. این بحث که چرا باشگاه ما فقط دو، سه بازیکن در تیم ملی دارد، ناشی از سهم‌خواهی و به‌کلی غیراصولی است.

آفتاب

نگذاریم «داعش» را بدزدند!

● **مهدی نورمحمدزاده:** فدریکا موگرینی با توجه به حسن نیتی که در طول مذاکرات نشان داد و همچنان امیدوار بود که در آخرین روزهای مأموریت خود در جایگاه مسئول سیاست خارجه اتحادیه اروپا، برجام را به سرانجام برساند، اما وقایع مشکوکی که هنگام سفر رئیس‌جمهور به اتریش رخ داد، این خود به یک عنوان تهدید در روابط ایران و اروپا محسوب می‌شد، آن‌هم در شرایطی که امیدهای بسیاری نسبت به پیشرفت روابط ایران با اروپا وجود داشت. بااین‌همه اگرچه اکنون تا حدودی فرانسه و سپس آلمان به‌دنبال حفظ برجام هستند، اما بسیاری از کشورهای اروپایی نسبت به ادامه راه برنامه جامع اقدام مشترک دیگر تمایلی ندارند. ازاین‌رو، به نظر می‌رسد که برجام عملا به پایان راه خود رسیده است. به هر روی، آمریکا خواهان به‌کاربردن قوه قهریه در مقابله با تحریم‌ها است. زیرا روش آمریکا، کشاندن رقبای جدی خود به معرکه جنگ فرسایشی است تا از این طریق ثروت، دارایی و امکانات رقیب را صرف اقدامات بی‌ثمری کند و با جلوگیری از قدرتمندشدن رقیب، او را خنثی کند.

کیهان

شیطان جیغ بنفش کشید!

● **محمدهادی صحرایی:** اینکه معتقدند اروپای چند دهه دیگر، قاره‌ای مسلمان است، با توجه به ویژگی‌های انقلاب اسلامی عجیب نیست چراکه انسان‌های هوشمند دانسته‌اند که قدرت جمهوری اسلامی ایران فراتر از موشک و هسته‌ای است و آنچه که با مغزها کار دارد، در مرزها متوقف نمی‌شود. اندیشه انقلاب اسلامی، ابر باران‌داری است که در آسمان‌ها حرکت می‌کند و نمی‌توان متوقفش نمود. و این صداقت با همه تزویر غرب متفاوت است. سر و دماغ ترکیده مردم بینوای شانزه‌لیزه و پاریس را ببینید؛ این همان فرانسه‌ای است که می‌گفتند مهد حقوق است. تعطیلی یک‌ماهه دولت آمریکا و کشمکش کودکانه دولت و کنگره و بی‌کاری مردم بینوای آنجا را دیده‌اید؟ این همان ابرقدرتی است که غرب‌زده‌ها درموردش افسانه‌ها می‌بافتند و با قیافه‌گرفتن و با آب‌وتاب تعریف می‌کردند، ولی حکایت انشقاقی است که در خانه آنهاست.

politics@sharghdaily.ir

نباید با تکیه بر استمرارطلبان وارد انتخابات شد

ادامه از صفحه ۳

حجاریان در چهارگانه اصلاح‌طلبی خود از رویکرد سقراطی سخن می‌گوید اما به یک نکته مهم توجه نمی‌کند؛ سقراط آنچه را می‌گفت زندگی می‌کرد. به‌دلیل غفلت از این نکته مهم تجویزی که ارائه می‌شود مبتنی بر رویکرد افلاطونی و ارسطویی است. سقراط برای اعتقادش جام زهر نوشید؛ او روشنفکری نبود که در حوزه گفتار روشنفکرانه باقی بماند، سخنان زیبا بر زبان بیاورد اما در عمل مستبد باشد و اجاره ندهد که دیگران در کنارش رشد کنند. اصلاح‌طلبان، جریان اصلاحات را برج بابلی دیدند که می‌توانند با آن از فرش به عرش برسند؛ اصلاح‌طلبان، اصلاحات را ابزاری برای ورود به قدرت دانستند که می‌توانند با استفاده از آن سر سفره قدرت بنشینند. آنها از نخبه‌گرایی و چرخش نخبگان سخن گفتند اما در مقام عمل جوانان را پشت خود نگاه داشتند. در واقع چرخه نخبگان با تعبیر آنها پیش رفت و نخبه‌ای جز خودشان شناسایی نشد. آنها اجازه ندادند که نسل باطراوت که حاملان اصلی جریان اصلاحات بودند و برای اعتلای آن هزینه داده بودند، در عرصه سیاست حضور یابند. روزی به آقای خاتمی گفتم که بعد از هر انتخابات نوعی تقسیم وظیفه رخ می‌دهد، عده‌ای به پاستور می‌روند و عده‌ای راهی اوین می‌شوند! آنهایی که به پاستور می‌روند، چهره‌های دیرآشنایی هستند که تصور می‌کنند جز با دم مسیحایی آنها اصلاح‌طلبی زنده نمی‌ماند و جز با نشستن آنها بر تخت قدرت اصلاحات ادامه نمی‌یابد. اکنون احزاب اصلاح‌طلب برای تقویت نسل جوان چه اقدامی انجام می‌دهند؟ آیا در ایران مدرسه حزبی معنا دارد؟ آیا حزبی وجود دارد که جوانان را به‌درستی تربیت کند و زمینه‌های عادلانه حضور در عرصه سیاسی را فراهم آورد؟ تأسف‌بار است که احزاب جوانانی را دور خود جمع می‌کنند اما در هر انتخابات همان چندنفر دیرآشنا را به جامعه ارائه می‌دهند؛ افرادی که سال‌ها در عرصه قدرت سیاسی بوده‌اند و امتحانشان را پس داده‌اند. چنین رویکردی توسط استمرارطلبان به‌ظاهر اصلاح‌طلب چهره اصلاحات را کریه و سیاه کرده است و جوانان با دیدن چنین فضایی ملول شده‌اند و به‌دنبال فضایی دیگر می‌گردند و تمام اینها به خیانت عده‌ای قدرت‌طلب به جریان اصلاحات بازمی‌گردد.

◄ براساس این تحلیل آیا شما گزاره آقای حجاریان مبنی بر اینکه اصلاح‌طلبان در هر انتخابات نباید جنس بنجل به مردم عرضه کنند را قبول دارید؟ به بیان دیگر در شرایطی که نیروی دلسوز و کارآمد در جریان اصلاحات وجود ندارد، چه باید کرد؟

باید مقطع کنونی به‌عنوان یک نقطه صفر فرض و دوباره از یک جایی شروع شود تا کاستی‌ها، تقصیرها و ناکامی‌های گذشته جبران شود. جریان اصلاح‌طلبی نیازمند تأمل جدی است و ضرورت دارد که در ساختارها و رویکردها بازنگری اساسی صورت بگیرد تا آینده‌ای متفاوت رقم زده شود. باید بررسی شود که چه کارهایی انجام شده و چه کارهایی انجام نشده است و باید تمام بحران‌های امروز اصلاح‌طلبی واکاوی شود و تازمانی‌که با چنین رویکردی عمل نشود، نباید با تکیه بر پخمگانِ نخبه‌نما وارد میدان انتخابات شد؛ نمی‌توان با اتکا به افرادی که آبروی اصلاحات را برده‌اند و فضای سیاسی را سیاه کرده‌اند، رأی مردم را اخذ کرد.اگر قرار است که اصلاحات در انتخابات آبرویی داشته باشد، لازم است که از نیروهای جوان و نخبه استفاده شود تا در این صورت بتوان امید داشت که گفتمان اصلاح‌طلبی و نه گفتمان مبتنی بر استمرار قدرت ادامه یابد. اکنون شرایطی مهیا شده که افرادی وارد میدان انتخابات می‌شوند که اصلاحات را در پستوهای سیاست دفن کرده‌اند. نباید با چنین نیروهایی وارد بازار شد زیرا شکوه اصلاحات در ذهن مردم مخدوش می‌شود. ادامه راه اصلاحات تنها با تغییر گفتمان میسر نمی‌شود و ضرورت دارد که گفتمان اصلاحات با عاملان و حاملان جدید بر مردم عرضه شود؛ در غیر این صورت تغییر گفتمان تنها یک راه برون‌رفت تاکتیکی برای نیل به قدرت خواهد بود که مردم آن را نخواهند پذیرفت و آبروی اصلاحات بیش از پیش در پیشگاه مردم خواهد رفت.

عکس: مهدی حسنی

◄ یکی از موارد مورد مناقشه در جریان اصلاح‌طلبی پذیرش یا عدم پذیرش آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به عنوان یک نیروی اصلاح‌طلب بوده است؛ موضوعی که علاوه بر دهه‌های ۷۰ و ۸۰ امروز نیز محل بحث قرار گرفته است؛ به نحوی که پس از روی‌کارآمدن دولت اصلاحات، نیروهای این جریان علیه هاشمی متحد شدند و در اواخر دهه ۸۰ او را یک نیروی مهم و تأثیرگذار دانستند و در روزگار فعلی در عین حال که هنوز بخش مهمی از اصلاح‌طلبان خود را ضمیمه هاشمی کرده‌اند اما افرادی مانند آیت‌الله موسوی‌خوئینی از مواضع پیشین هاشمی خرده می‌گیرند. نسبت هاشمی با اصلاح‌طلبان را چطور ارزیابی می‌کنید؟

پرسش شما را در دو سطح پاسخ می‌دهم؛ نخست آنکه نبش قبر تاریخی در این حوزه به‌خصوص را نمی‌پسندم. باور دارم که جامعه امروز ایران مسائل بسیار مهم‌تری دارد و نخبگان سیاسی باید متوجه آنها باشند؛ مسائلی که روح و جسم مردم ایران را آزرده کرده است. چه ضرورتی دارد به موضوعی بپردازیم که می‌تواند منشأ اختلاف‌های گسترده‌ای در جناح اصلاح‌طلبی شود؟ چنین رویکردی چه فایده‌ای دارد؟ دوم آنکه کمترکسی به تغییر آهسته دیدگاه‌های یک جریان خاص تحت عنوان کارگزاران و شخص آقای هاشمی‌رفسنجانی توجه می‌کند. آقای هاشمی از فردای انقلاب با یک صورت و سیرت خاص نقش‌آفرینی کردند که شاید موردپسند بسیاری قرار نگرفته باشد اما باید در نظر داشته باشیم که او نیز مانند تمام افراد در طول تاریخ صیقل خورد و تیزی‌هایش گرفته شد. نیروهای اصلاح‌طلب کنونی نیز در تاریخ پس از انقلاب مواضع متفاوتی داشتند؛ به نحوی که روزگاری نزدیک به تفکرات چپ بودند و در روزگار دیگری نزدیک به تفکر راست. در چنین فضایی آقای هاشمی گاهی به اصلاحات دور و گاهی نزدیک می‌شد. در سال ۷۶ نیروهای جریان اصلاحات او را یک اصولگرا می‌دانستند اما در دهه ۸۰ مواضعش را نزدیک به خود فرض کردند؛ هرچند هیچ‌گاه شخصیت آقای هاشمی به طور کامل اصلاح‌طلب نبود؛ بنابراین موضوع عجیبی نیست که منِ اصلاح‌طلبی اصلاح‌طلبان دهه ۷۰ با منِ اصولگرای هاشمی آن دهه در تعارض و در دهه ۸۰ در توافق باشد. اصلاح‌طلبان نیز دچار تغییر و تحول شدند؛ به یاد داریم که همین نیروهای به ظاهر دگراندیش امروزی در دهه ۶۰ چپ‌های تندرویی بودند که در طول تاریخ انقلاب تفکراتشان تغییر کرد. به هر روی اکنون مشی باقی‌مانده از آقای هاشمی و حزب کارگزاران به اصلاح‌طلبان نزدیک است و زبان واحدی دارند هرچند نمی‌توان انکار کرد که اختلافات زبانی جزئی نیز میان آنها وجود دارد و همچنین میان اصلاح‌طلبان با جناح موسوم به اعتدال نیز اختلافات زیادی دیده می‌شود و نمی‌توان با یک نگاه کلی همه آنها را در طیف شناسایی کرد.

◄ اصلاح‌طلبان برای پیروزی حسن روحانی در انتخابات سال ۹۲ و حتی سال ۹۶ از تمام سرمایه اجتماعی خود استفاده کردند. اکنون که محمود واعظی، رئیس‌دفتر ریاست‌جمهوری به صراحت می‌گوید که رأی روحانی به واسطه حمایت اصلاح‌طلبان نبوده و از سوی دیگر اصلاح‌طلبان نیز مدام از دولت گلایه می‌کنند، می‌توان نبود انطباق کاملی که شما به آن اشاره می‌کنید را بیش‌ازپیش مشاهده کرد. دلیل چنین اختلافات عمیقی به برآورده‌نشدن خواسته‌های سیاسی دو جناح بازمی‌گردد یا آنکه اصلاح‌طلبان در فقر نیروی انسانی یک اشتباه استراتژیک را مرتکب شده‌اند؟

اصلاح‌طلبان در انتخابات سال ۹۲ باور داشتند که می‌توان در پس و پیش آقای هاشمی قرار گرفت اما چنین توافقی بر روحانی وجود نداشت. روحانی مگر در لایه‌های بیرونی مشی اصلاح‌طلبی نداشت و حمایت از او به هیچ‌وجه به معنای ادامه اصلاحات محسوب نمی‌شد اما همان جریانی که رویداد دوم خرداد۷۶ را به نفع خود مصادره و اصلاحات را در چاه سیاه سیاست مرسوم گرفتار کرد، تمام امکانات اصلاحات را به کار گرفت تا روحانی پیروز انتخابات باشد. اصلاح‌طلبان تصور می‌کنند که حیات و ممات جریان اصلاحات منوط به حضور در قدرت است و با چنین دیدگاهی حتی از فردی مانند روحانی که سنخیتی با جریان اصلاحات نداشت، حمایت کردند تا به زعم خود در قدرت باقی بمانند. اصلاح‌طلبان حتی با روحانی یک ائتلاف مرسوم نیز نکردند، زیرا اگر ائتلاف واقعی در کار بود پس از پیروزی باید به طور مشخص از دولت سهمی می‌داشتند؛ آنها چک سفیدامضا به روحانی دادند، اصلاحات را در طیف اعتدال خلاصه کردند و تمام سرمایه عظیم اجتماعی جریان ریشه‌دار اصلاحات را در یک سبد گذاشتند؛ غافل از آنکه اصلاحات بیش از آنکه حیات سیاسی داشته باشد، حیات اجتماعی و فرهنگی دارد. فردای انتخابات همان افرادی که سودای پیروزی روحانی را در سر داشتند، متوجه شدند که آنچه می‌خواهند، نمی‌بینند و آنچه می‌بینند، نمی‌خواهند و دریافتند که هزینه گزافی را پرداخت کرده‌اند. با چنین اوضاعی دچار روان‌پریشی و نوعی فقدان قدرت تصمیم‌گیری شدند، زیرا از یک‌سو نمی‌خواستند حیثیت اصلاحات لطمه ببیند و از سوی دیگر برایشان سخت بود که دست خود را از پشت روحانی بردارند، زیرا مردم نمی‌پذیرفتند که با آن حجم از حمایت، ناگهان رویکرد اصلاح‌طلبان تغییر کند. به‌هرحال تا میزانی که می‌شد از روحانی فاصله گرفتند. روحانی نیز به دلیل آنکه از ابتدا ذاتش با جریان اصلاحات هم‌خوان نبود، بعد از مدتی به ذات و طبیعت خود برگشت و نزدیکان او گفتند که اصلاح‌طلبی انتقادی پذیرفته نیست و سخنان سخیفی را بر زبان جاری کردند که رأی روحانی به واسطه مقبولیت فردی او بوده است؛ چنین سخنانی اصلا تحلیل نیست و چنین سخنانی را بیش از یک واکنش سیاسی نمی‌دانم. تصور می‌کنم برای طیف اعتدال سخت نباشد که در دوره بعدی با گروهی دیگر به اتحاد یا حتی ائتلاف برسد. از حسن روحانی انتظاری نمی‌رفت که در کنار اصلاح‌طلبان باقی بماند، اما اصلاح‌طلبان سرشناس باید در پیشگاه تاریخ محاکمه شوند که چرا آبروی اصلاحات را بردند؟ و آرام‌آرام به مقطعی نزدیک می‌شویم که باید بربادده‌ندگان سرمایه عظیم اصلاحات را در پیشگاه وجدان عمومی محاکمه کنیم.

◄ پس باور دارید که در سال ۹۲ اصلاح‌طلبان برای ارضای استمرارطلبی خود با روحانی به توافق رسیدند؟

نه همه آنها، اما تعدادی این‌طور عمل کردند. اصلاح‌طلبان باید با روحانی فاصله خود را حفظ می‌کردند، زیرا او از بیرون جریان اصلاح‌طلبی آمده بود و نباید تمام سرمایه اجتماعی خرج او می‌شد؛ کسانی که از او حمایت کردند باید خود را آماده شرایطی می‌کردند که از جریان اصلاحات عبور کند. من باور دارم که در همان سال ۹۲ نیز افرادی از جریان اصلاحات بودند که می‌توانستند به‌عنوان نامزد نهایی اصلاحات معرفی شوند و نیازی نبود که اصلاح‌طلبان در زمین روحانی بازی کنند. مشکل در این است که اصلاح‌طلبان زلف خود را به افرادی خارج از مجموعه خود گره زدند و افراد نخبه و کارآمد خود را به حاشیه راندند تا به زعم خود در قدرت سیاسی باقی بمانند.

◄ اصلاح‌طلبان علاوه‌بر آنکه با روحانی زاویه دارند با خود نیز دچار مشکلند؛ به‌نحوی‌که وقتی به احزاب اصلاح‌طلب نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که اتحاد چندانی میان آنها نیست و حتی گاهی مشاهده شده است که در یک حزب نیز وحدت کلامی وجود ندارد. منشأ اختلافات درونی اصلاحات را در چه می‌دانید؟

اصلاح‌طلبی یک طیف گسترده است؛ وقتی یک طیف با چنین ابعادی مانیفست روشنی ندارد و خصوصیات خود را تعریف نمی‌کند، طبیعی است که وحدتی میان اعضای آن جریان وجود نداشته باشد. قبول دارم که فضای کلی اصلاحات مبتنی‌بر تکثرگرایی است، اما مشکل زمانی پدید می‌آید که اصلاح‌طلبان به بهانه تکثرگرایی از یکدیگر عبور می‌کنند و نمی‌توانند گوناگونی‌ها را تحمل کنند. وحدت در عین کثرت هیچ‌گاه در اصلاحات پدید نیامد و به‌جای آن نوعی هرج‌ومرج و قدرت‌طلبی پا گرفت؛ نمونه واضح آن شوراهای شهر و روستاست. اکنون عموم شوراها در اختیار اصلاح‌طلبان است، اما مشاهده می‌کنیم که هر یک از اعضا برای خود و دوستانش در ستیز است. ما با کثرت‌گرایی، تحزب و فرهنگ سیاسی زندگی نمی‌کنیم؛ ما قبیله‌گرایی را با تحزب اشتباه گرفته‌ایم و نمی‌توانیم صداهای مختلف را تحمل کنیم. باور دارم که چنین روحیه‌ای هرچه باشد، اصلاح‌طلبی نیست.

◄ مردم در سال ۹۲ باور داشتند که با روی‌کارآمدن اصلاح‌طلبان عرصه سیاسی و اجتماعی می‌تواند دستخوش تحولات مثبتی باشد، اما با گذشت سال‌های اخیر نوعی ناامیدی اجتماعی بر مردم حاکم شده است. به‌عنوان بحث پایانی بفرمایید که آیا هنوز مردم به صحبت‌های شخصیتی مانند محمد خاتمی اعتنا می‌کنند و آیا به صلاح است که او باز هم «تکرار» کند؟

آقای خاتمی هنوز شخصیتی مقبول میان مردم است. گرچه جریان اصلاحات ریزش‌هایی داشته، اما شخصیت آقای خاتمی فرای اصلاح‌طلبی مرسوم است، اما به خود ایشان هم گفتم که به صلاح نیست در انتخابات آینده «تکرار می‌کنم» را تکرار کنید، زیرا فضای سیاسی متفاوت شده است و مردم انتظار دارند که وعده‌ها از حالت شعار به عمل درآید. آقای خاتمی باید زمانی از مردم درخواست کند که با لبیک تمام‌عیار روبه‌رو شود و درحال‌حاضر چنین شرایطی مهیا نیست.

آقای خاتمی هنوز شخصیتی مقبول میان مردم است. گرچه جریان اصلاحات ریزش‌هایی داشته، اما شخصیت آقای خاتمی فرای اصلاح‌طلبی مرسوم است، اما به خود ایشان هم گفتم که به صلاح نیست در انتخابات آینده «تکرار می‌کنم» را تکرار کنید، زیرا فضای سیاسی متفاوت شده است و مردم انتظار دارند که وعده‌ها از حالت شعار به عمل درآید

یادداشت

اصرار بر مسدودسازی

روح‌الله سپندارند

در زمانه‌ای که نقش پررنگ شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی در ساحت‌های مختلف جوامع، از اقتصادی گرفته تا سیاسی و فرهنگی، بر کسی پوشیده نیست، همچنان بعضی از جریان‌ها و دستگاه‌ها بر طبل محدودیت و فیلترینگ می‌کوبند؛ آن هم درست در دوره‌ای که رسانه‌های نوین، توانسته‌اند هر چه بیشتر نقش مردم را در راستای طرح مطالبات پررنگ‌تر کنند و این موضوع دست‌کم اگر پیش‌درآمد تحقق مردم‌سالاری نباشد، می‌تواند مکملی بر تداوم آن تلقی شود. حال در چنین روزگاری که نقش و تأثیرگذاری رسانه‌ای با فراگیرشدن فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی دچار تحولات شگرفی شده است، رسانه‌ای که نام ملی را یدک می‌کشد، بیش از همه در برابر خواست ملی ایستاده است؛ آن هم خواستی که دست‌برقضا باید مورد استقبال صداوسیما به عنوان یک رسانه قرار می‌گرفت؛ مگر آنکه چاقوی یک رسانه بخواهد دسته خودش را ببرد.

به هر روی، صداوسیما حالا در فهرست حامیان فیلترینگ قرار گرفته است، تا بیش‌ازپیش، پشت‌پرده چنین رویکردی برای جامعه سؤال باشد. شاید دلایل متعددی را بتوان در رویکرد صداوسیما جست‌وجو کرد، اما بدون شک ساختاری که در تمام این سال‌ها انحصار تولید محتوای چندرسانه‌ای را در اختیار داشته، نمی‌تواند حضور یک رقیب جدی را تاب بیاورد. آن هم زمانی که این رقیب، محک خوبی برای کیفیت برنامه‌های آن باشد. کافی است نگاهی به آمار مخاطبان صداوسیما براساس آمارهای خود این سازمان و مقایسه آن با کاربران برخی از شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها در فضای مجازی داشته باشیم تا ناخرسندی‌ها از گسترش کاربران فضای مجازی را درک کنیم. بی‌دلیل نیست که هر روز بر تعداد چهره‌های شاخصی از حوزه‌های مختلف افزوده می‌شود که ترجیح می‌دهند از طریق شبکه‌های اجتماعی با مردم ارتباط داشته باشند و حرف‌ها و پیام‌هایشان را از چنین رهگذری به جامعه منتقل کنند. از سوی دیگر، بسیاری از تولیدات رسانه‌ای مستقل که در بستر شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی منتشر می‌شوند نه‌تنها از نظر کیفیت، بلکه از نظر تعداد مخاطبان با تولیدات صداوسیما فاصله دارند؛ به‌طوری‌که بیش از پیش رسانه ملی را نگران ریزش مخاطبانش می‌کند. این در حالی است که صداوسیما بودجه قابل‌توجهی از محل بودجه عمومی کشور و درآمدهای هنگفت حاصل از تبلیغات تلویزیونی را در اختیار دارد، اما توان رقابت با میزان مخاطبان تولیدات رسانه‌ای مستقل در بستر فضای مجازی را ندارد. زمانی که این کاستی‌ها و ضعف‌های محتوایی از یک‌سو و اختلاف تعداد مخاطبان آن با شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی عیان شود، طبیعتا بنگاه‌های اقتصادی و تبلیغاتی نیز دیگر تمایلی ندارند تا هزینه‌های تبلیغاتی خود را روانه صداوسیما کنند و ترجیح می‌دهند این هزینه را در مسیر پرمخاطبی صرف کنند که فارغ از انحصارها، دسترسی بیشتر به کاربران دارد. نیاز به تأکید دوباره نیست که حمایت صداوسیما از فیلترینگ بیش از آنکه ریشه در دغدغه‌های مطرح‌شده از سوی برخی جریان‌ها داشته باشد، برآمده از حساب‌وکتاب‌های کلان مالی و اقتصادی است؛ چراکه بخش‌های مستقل رسانه‌ای که در بستر فضای مجازی فعالیت می‌کنند با هزینه‌های به مراتب کمتر از صداوسیما، بازدهی بیشتری دارند.

در آخر اینکه با درنظرگرفتن موارد فوق، چه از نظر اقتصادی و چه کیفیت تولیدات رسانه‌ای، باید تأکید کرد که ظهور شبکه‌های اجتماعی و گسترش فضای مجازی، قدرت رسانه‌ای صداوسیما را کاسته است و به‌طور قطع ریشه مخالفت‌های این رسانه با فضای مجازی را می‌توان در این موارد جست‌وجو کرد؛ از این‌رو، اصرار بر فیلترینگ از سوی صداوسیما چندان عجیب به نظر نمی‌رسد.

ادامه از صفحه اول

ایستادن با ترامپ بر لبه پرتگاه

بعد از دست‌یافتن به توافق هسته‌ای، سرسخت‌ترین منتقدان سیاست تحریم به پرشورترین هواداران آن تبدیل شدند. از دیدگاه آنها، اگر فقط شدتی از تحریم‌ها توانسته بود ایران محاسبه‌گر را به توافقی برای پذیرش محدودیت در فعالیت‌های هسته‌ای وادار کند، چرا آمریکا نباید با افزودن بر تحریم‌ها، منتظر تسلیم کامل ایران به همه خواسته‌های واشنگتن بماند؟ همین افراد سرانجام دولت ترامپ را به خروج از برجام و بازگرداندن تحریم‌ها هدایت کردند.

برجام آخرین علت در اثبات عقلانیت تصمیم‌گیرندگان ایرانی نبود؛ در نخستین ماه‌ها بعد از رسیدن دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری، کاهش چشمگیر تنش میان دو کشور در آب‌های خلیج‌فارس، نشانه دیگری از سوی آمریکا مبنی بر عقلانیت ایران و پرهیز از خطرپذیری تفسیر شده است. واکنش احتیاط‌آمیز ایران به خروج آمریکا از برجام و سپس اعلام سیاستی که جنگ و مذاکره را هم‌زمان قاطعانه رد می‌کرد، به ایالات متحده اطمینان داد قرار نیست ایران خطری برای آمریکا ایجاد کند. این اطمینان خاطر به جایی رسیده که بنیامین نتانیاهو برخلاف عرف گذشته، ابایی از مفتخردانستن خود به انجام حمله نظامی به تأسیسات منتسب به ایران در سوریه نشان نمی‌دهد. همه این رویدادها به آن دلیل اتفاق افتاده‌اند که ایران بازیگری عقلانی و آمریکای ترامپ بازیگری غیرعقلانی شناخته شده‌اند؛ آن‌هم بیش از آن مقداری که لازم بوده است. شاید به‌زودی زمان آن فرابرسد که این تصورات نادرست و زیان‌بار را به هم بریزیم. ایالات متحده باید به یاد بیاورد عقلانی‌دانستن ایران و هر کشور دیگری، مستلزم درنظرگرفتن میزانی از عدم عقلانیت نیز هست؛ به این دلیل ساده که گاهی تصمیمات غیرعاقلانه، عاقلانه‌ترین تصمیماتی است که می‌توان گرفت. اگر ایران چیزی برای ازدست‌دادن نداشته باشد، عقلانی است دشمنانش را با خود به زیر بکشد؛ هرچند در ظاهر امر تصمیمی غیرعقلانی به نظر برسد.این استراتژی برای نابودکردن همه چیز نیست، بلکه راهی برای معامله‌پذیرکردن دشمن است. یک ناظر محتاط خواهد پرسید آیا ممکن است این استراتژی با از کنترل خارج‌کردن اوضاع، به جنگی بزرگ‌تر بینجامد؟ اگر چنین شود، این استراتژی تهدیدآمیز شکست خورده است؛ اما برای آنکه معتبر و مؤثر بماند، باید درجه‌ای از احتمال شکست خود را هم بپذیرد. با اینکه دونالد ترامپ همیشه علاقه‌مند بوده خود را رهبری پیش‌بینی‌ناپذیر و حتی دیوانه جلوه دهد؛ اما او اغلب همراه با پروا، دوراندیشی و خویشتن‌داری رفتار کرده است. دولت او پس از ششمین آزمایش هسته‌ای کره‌شمالی در شهریور ۹۶ و درحالی‌که شبه‌جزیره کره بیش از هر زمان دیگری به جنگ هسته‌ای نزدیک بود، پیشنهاد دیدار با رهبر کره‌شمالی را پذیرفت. او برخلاف باراک اوباما، سیاست کمتر بلندپروازانه‌ای را در سوریه انتخاب کرد که هدف از آن صرفا مبارزه با داعش بود، نه سرنگونی دولت اسد. دولت ترامپ در جریان متهم‌کردن ارتش سوریه به استفاده از تسلیحات شیمیایی در دوما، تنها به شلیک ۱۲ موشک به آنچه زرادخانه شیمیایی سوریه نامیده شد، رضایت داد و به‌تازگی به‌جای اعزام نیروی زمینی بیشتر به سوریه، تصمیم به خروج نظامی از آن گرفته است. چقدر محتمل است که آمریکای ترامپ با ۲۲ تریلیون دلار بدهی و ضمن اعتراض به هدردادن هفت تریلیون دلار در جنگ‌های عراق و افغانستان، عزم خود را به جنگ با کشوری جزم کند که از وسعت و جمعیتی بیش از مجموع این دو کشور برخوردار است و می‌باید برای جنگ با آن تریلیون‌ها دلار دیگر دور بریزد؟ استراتژی کشاندن آمریکا به لبه پرتگاه، تلنگری به چین نیز هست تا از بیم پیامدهای نفت ۲۰۰دلاری و اختلالی بی‌سابقه در جریان رشد اقتصادی، خود را از انزوای باشکوهش خارج کند و توانش را برای مهار آمریکا و حفاظت از توافق هسته‌ای به کار بگیرد. همه کشورها باید این پیام را دریافت کنند که اگر ایران جایی در این کشتی نداشته باشد، دلیلی ندارد از واژگون‌کردن آن خودداری کند.

*** مدیر برنامه مطالعات جهانی مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری**

اعتبار پاسپورت ایرانی

بی‌تردید قرارگرفتن ایران در لیست سیاه FATF، بانک‌های کشورهای مختلف را از ارائه خدمات به اتباع ایرانی نگران کرده است. با تأسف می‌اندیشیدم وقتی من نمی‌توانم ۲۰۰ دلار را در بانکی در تایوان تبدیل کنم، کدام سرمایه‌گذار ایرانی و خارجی به فعالیت در چنین شرایط پرریسکی رغبت نشان می‌دهد؟ این بدترین برخوردی بود که در سفر به کشورهای مختلف دیده بودم. چنین برخوردهایی می‌تواند به اعتماد ایرانیان به کارایی سیاست خارجی کشور و حفظ اعتبار پاسپورت ایرانی آسیبی جدی وارد کند. مجموعه عوامل درهم‌تنیده‌ای در دهه‌های اخیر به افول سرمایه اجتماعی در ایران منجر شده است. اگر مجموعه حکمرانی دنبال تسهیل و تسریع انباشت سرمایه اجتماعی است، قطعا حرکت در راستای بهبود سریع جایگاه ایران در عرصه جهانی و افزایش اعتبار پاسپورت ایرانی، باید در اولویت سیاست خارجی کشور قرار گیرد.